

انديشوارات روايت قضي، ۱۴۸/۸۴

غفاري، فاطمه، ۱۳۵۸ -
 قضاة مي خراست زنده بيماني: كتاب صياء شيرازي / فاطمه غفاري
 چرخ، روايت پنج، ۱۳۸۱، ۱۶۸ ص.

ISBN 964-7529-74-0

پيرست و پسي و اساسي اطلاعات ميديا
 لند

۱. صياء شيرازي، علي، ۱۳۷۸-۱۳۲۳ هـ: داستان و آستانيان -
 خاطرات. ۲. جنگ ايران و عراق - ۱۳۶۷-۱۳۵۹ هـ: خاطرات.
 ۳. شهيدان - ايران عديان ماندگان - خاطرات. ۴. عنوان.

۷ پ، ۹۵ ص / ۱۶۹۶ DSR
 کتابخانه‌ي ملي ايران ۲۱۱۱۵۵-۴۸۱

خدای می خواست زنده بمانی

کتاب صیاد شیرازی

فاطمه غفاری





روایت فتح

خدا می‌خوانست زنده بهمانی: کتاب صیاد شیرازی

فاطمه شفقاری

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۲، تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

دبیر مجموعه: کورش علیانی

امور فنی متن: سید حمید رهشما

ناظر چاپ: حمید علی محمدی

تدارکات: مجید شوقی، لیتوگرافی: مقدم، چاپ: کامیاب

شابک ۰-۷۴-۷۵۲۹-۹۶۴، قیمت: ۲۲۰۰۰ ریال

حقوق چاپ و نشر برای روایت فتح محفوظ است. تلفن: ۸۸۸۰۹۷۶۲

چشم تو خورشید را بر نمی‌تابد، پس بیهوده چشم در خورشید مدور، سهم تو از خورشید آن است که در آینه می‌بینی. اما روزگار آینه‌ها نیز سپری گشته است. آینه‌های شکست‌گرفته و هزار تکه هر یک به قدر خویش، قدری نور می‌تابند و هر یک به قدر خویش، پاره‌ای از خورشید را حکایت می‌کنند.

روزگاری بوده است که آینه‌های پی‌درپی روزهای سرد زمین را در تابش خورشیدهای مکرر غرقه می‌کردند، اما چیزی نمی‌گذرد که آینه‌ها یک‌یک شکست می‌گیرند و یاد خورشید در خرده‌های آینه بر زمین می‌ماند؛ چیزی نمی‌گذرد که در نبود آینه‌ها خورشید فراموش می‌شود و روی در خفا می‌کند؛ چیزی نمی‌گذرد که داستان آینه و خورشید چندان افسانه می‌نماید که در آمدن ناچه از سنگ، و فرود آمدن روح در کالبد مرده؛ چیزی نمی‌گذرد که لاجرم تنها راه ما به خورشید از این پاره‌های آینه راست می‌شود.

می‌شود دست بالا کرد و پاره‌های آینه را گرد آورد و در جای خویش نهاد؛ شاید خورشید به تمامی جلوه‌گر شود.

از بچگی دوست داشت نظامی باشد. بزرگتر که شد، درس خواند، با نمره‌ی عالی دیپلم گرفت و رفت دانش‌کده‌ی افسری.

نظامی‌ها سرلشکر هم که باشند، وقتی ازشان می‌پرسند «چه کاره‌اید؟» می‌گویند «سرباز.» و او سرباز شده بود. کارش خدمت بود ولی خدمت برای چه کسی؟ این همان چیزی بود که به زندگی سربازیش معنی می‌داد و از او آدم دیگری می‌ساخت؛ سرباز دیگری، نظامی دیگری. وقتی یک ستوان جوان بوده دوست داشت برای کارهایش که آن همه دقیق و کامل انجامشان می‌داد، تشویقش کنند. اگر نمی‌کردند، دل‌خور می‌شد. بعدتر، باز هم دوست داشت تشویقش کنند اما نه دیگر فرمان‌ده‌های ارتش، بلکه کسانی که به‌شان معتقد بود. بعدتر، دیگر این انتظار را هم نداشت. فرمان‌ده واقعی و اصلی را پیدا کرده بود و حالا دیگر می‌دانست باید سرباز چه کسی باشد و برای که خدمت کند. حرفش این بود که «مَنْ كَانَ اللَّهُ لَهُ».

فهرست

۱	عفت شجاع
۱۵	احمد آرام
۲۷	احمد دادپین
۳۹	سیدحام هاشمی
۶۵	مریم صیاد شیرازی
۷۵	داوود نشاط افشاری
۸۱	احمد ترکان
۸۹	غضنفر آذرفر
۹۵	محمد کوششی
۱۰۳	داوود کریمی
۱۰۷	امیر ونجبر نیکدل
۱۱۳	احمد اسدی
۱۲۵	غلامعلی رشید
۱۲۹	ناصر آراسته
۱۴۳	حسین توانا
۱۴۷	روح الله سروردی
۱۵۱	ابوالقاسم جاودانی
۱۵۷	شهربانو شجاع
۱۶۷	صدیقه صیاد شیرازی
۱۷۷	سعید صیاد شیرازی
۱۹۱	ناصر مهران فر
۱۹۵	علیرضا حجتی

۲۰۳	هادی رضا طبع
۲۰۷	علی مرادی
۲۱۳	سید جواد پاکدل
۲۲۱	رضا سلطانی
۲۲۵	شیری
۲۲۶	سیدیحیی رحیم صفوی
۲۲۷	ملکی
۲۲۷	محمد خادم الحینی
۲۲۸	عطاء الله صالحی
۲۲۹	اعلام
۲۳۳	تصاویر